

گرایش زردشتیان به بهائیت در اواخر دوره قاجار

محمدهادی نجاتی گرانی^۱

۱. دکتری ادیان ایرانی از دانشگاه ادیان و مذاهب، قم.

hnejati246@gmail.com



زمینه‌های فکری و سیاسی و اجتماعی آن را مطالعه و تحلیل کرده است.

درباره این موضوع تاکنون چند پژوهش انجام شده است: مایکل فیشر در رساله دکتری خود که در سال ۱۹۷۳ میلادی در دانشگاه کالیفرنیا دفاع شده است، در یکی از فصول به بهائی شدن زردشتیان پرداخته و با استفاده از منابع در دسترس، این تغییر دین را به اختصار گزارش و تحلیل کرده است.^۲ همچنین دکتر سوزان استایلز منک در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود با عنوان «تغییر کیش زردشتیان به دیانت بهائی در یزد» که در سال ۱۹۸۳ در دانشگاه آریزونا دفاع شده است، در پنج فصل به این موضوع پرداخته است.^۳

اندکی نگذشت که شمار قابل توجهی از زردشتیان ایرانی به بهائیت علاقه‌مند شدند.

علاوه بر دو رساله مذکور، در چهار مقاله نیز به این موضوع پرداخته شده است: نخست مقاله دکتر موژان مؤمن با عنوان «دین بهائی» که در مجموعه مقالاتی درباره دین زردشت منتشر شده است.^۴ در این مقاله سعی شده است اطلاعات قبلی و گزارشات نویسندگان قبلی جمع‌آوری و تحلیل شود. مقاله دوم «ایمان زردشتیان ایران به دیانت بهائی» نام دارد و نوشته دکتر فریدون وهمن است.^۵ این مقاله بسیار جامع و کامل در اصل به انگلیسی نوشته شده است، ولی نویسنده روایتی فارسی نیز از آن

پس از جنگ نهاوند و شکست قطعی لشکریان یزدگرد سوم از عرب‌های مسلمان در سال ۲۱ هجری (۶۴۲م)، بیشتر ایرانیان در طول چند سده به تدریج از دین زردشتی دست کشیدند و اسلام را پذیرفتند. زردشتیان که اکنون در اقلیت بودند و اهل ذمه به شمار می‌رفتند و روزبه‌روز تعدادشان کمتر و کمتر می‌شد، دین خود را با فرازونشیب‌های بسیار و تحمل دشواری‌های فراوان حفظ کردند. ولی در نیمه دوم سده سیزدهم هجری، رخدادی جدید در ایران پیش آمد که تغییر بزرگی در این دین محافظه‌کار و سنتی به وجود آورد، و آن چیزی نبود جز پیدایش دو آیین نو و به هم پیوسته به نام‌های بابیت و بهائیت.

در سال ۱۲۶۰ هجری، درست هزار سال قمری پس از غیبت کبرای امام دوازدهم شیعیان، طلبه جوان ۲۵ ساله‌ای به نام سید علی محمد شیرازی، دعوت تازه خود را از شیراز آغاز کرد. ادعای اولیه وی این بود که باب امام دوازدهم است؛ هر چند بعدتر ادعاهای دیگری نیز مطرح کرد. در ابتدا هیچ‌کس گمان نمی‌کرد کسی پیرو تفکرات او گردد، ولی چیزی نگذشت که تعداد نسبتاً پرشماری از ایرانیان به آیین جدید وی گرویدند.

پس از کشته شدن باب، میرزا حسینعلی نوری، معروف به بهاء‌الله که از نخستین یاران باب به شمار می‌رفت، جانشین باب شد. بهاء‌الله تغییرات بسیاری در آموزه‌های باب به وجود آورد. با این تغییرات، آیین تازه که تا زمان باب و اوایل دوره بهاء‌الله تفسیری تازه از اسلام و تشیع به شمار می‌رفت، به کلی راه خود را از اسلام و تشیع جدا کرد و دینی مستقل به نام بهائیت، یا «دیانت بهائی»، به وجود آمد.

هر چند بابیت و بهائیت در بستر اسلام شیعی به وجود آمده بود و مسلمانان مخاطب اصلی باب و بهاء‌الله بودند. اندکی نگذشت که شمار قابل توجهی از زردشتیان ایرانی به بهائیت علاقه‌مند شدند و از دین کهن زردشتی که آن را صدها سال با چنگ و دندان در مقابل نوکیشان مسلمان حفظ کرده بودند دست کشیدند. تغییر دین از زردشتی‌گری به بهائیت یکی از شگفت‌ترین رخدادهای در حوزه تحولات ادیان به شمار می‌رود. زردشتیان با وجود اینکه می‌توانستند به آسانی مسلمان شوند و به حقوق برابر با دیگر مسلمانان دست یابند، قرن‌ها از این کار سر باز زدند و تحمل کردند و دین خود را نگه داشتند، اما حاضر شدند بهائیت را که از دل اسلام و تشیع بیرون آمده بود بپذیرند. نگارنده در مقاله حاضر به اختصار این تغییر دین را بررسی و

۲. Menak, Susan Stiles. 1983. *Zoroastrian*

Conversions to the Bahá'í Faith in Yazd, Iran, University of Arizona.

۳. Fisher, Michael. 1973. *Zoroastrian Iran between Myth and Praxis*, University of California.

۴. Momen, Moojan. 2015. "The Baha'i Faith", in *A Companion of Zoroastrian*, ed. by Michael Stausberg.

۵. Vahman, Fereydu. 2007. "The Conversion of the Zoroastrians to the Baha'i Faith", in: *The Baha'is of Iran, Socio-Historical Studies*, edited by Dominic Parviz Brookshaw and Seena Fazel, UK: Routledge, pp.30-48.

ارائه کرده است. سومین مقاله از آن کریستوفر بوک است با عنوان «بهاءالله به عنوان منجی زردشتیان»^۶ و آخرین مقاله نوشته سوزان استایلز منک است با عنوان «تغییر کیش اقلیت‌های دینی به دیانت بهائی در ایران»^۷.

بسیاری از منابع استفاده شده در مقاله حاضر پس از انتشار پژوهش‌های فوق در دسترس قرار گرفته است و برخی از دلایل و زمینه‌های تاریخی موردنظر نگارنده نیز در این پژوهش‌ها کمتر مورد توجه قرار گرفته است؛

به‌ویژه آنکه توجه خاص به نامه‌های بهاءالله و عبداله‌بهاء به زردشتیان و تحلیل محتوای آن چندان مطمح نظر نویسندگان گرامی بوده است.

آغاز تغییر کیش زردشتیان به دیانت بهائی

در سال‌های ۱۸۷۷ تا ۱۹۲۱م تعداد معتنابهی از ایرانیان غیرمسلمان به بهائیت تغییر دین دادند. این اتفاق پیشرفتی شگرف در ظهور بهائیت به‌عنوان آیینی مستقل از اسلام به شمار می‌آمد. این گرایش بیشتر از طرف زردشتیان و یهودیان بود و شامل مسیحیان که بزرگترین اقلیت دینی ایران بودند نمی‌شد.^۸ بهاءالله برای اینکه غیرمسلمانان در جامعه بهائی پذیرفته شوند این دستور را صادر کرد: «عاشروا یا قوم مع الادیان کلها بالروح والریحان».^۹ بهاءالله نه تنها خود را «مَنْ يُظْهَرُ اللهُ» که باب ظهور آن را وعده داده بود می‌دانست، بلکه خود را موعود ادیان دیگر هم می‌دانست. به همین دلیل، بهائیان دیگر ادیان را نیز به رسمیت می‌شناختند.^{۱۰}

در نوشته‌های بهاءالله به غیرمسلمانان، مسیحیان بیش از همه مورد خطاب قرار گرفتند، اما اقبال کمتری از سوی آنان بود. آنچه مایه تعجب و شگفتی بود ایمان آوردن زردشتیان و یهودیان بود. بهائیان برای این مسئله تلاش چندانی نکردند و بهائی شدن این دو اقلیت با تبلیغ بهائیان نبود؛ چون بهائیان تصور نمی‌کردند پذیرشی از جانب این دو دین وجود داشته باشد.^{۱۱} لازمه بهائی شدن زردشتیان و یهودیان و مسیحیان این بود که پیامبرانی که بعد از دین آنان بود را نیز بپذیرند که پذیرش این کار در نگاه اول تقریباً ناممکن بود، چراکه برای مثال یک یهودی هیچ‌گاه پیامبری حضرت عیسی را نخواهد پذیرفت. اگر عیسی مورد

در سال‌های ۱۸۷۷ تا ۱۹۲۱ تعداد معتنابهی از ایرانیان غیرمسلمان به بهائیت تغییر دین دادند.

تأیید او بود، دیگر یهودی نبود و مسیحی به حساب می‌آمد. در اینجا زردشتی باید وثاقت همه انبیای ادیان ابراهیمی را می‌پذیرفت تا بتواند بهائی شود، در حالی که زردشتیان از هر چه به اسلام و عرب مربوط می‌شد، تنفر داشتند. در بعضی از روایت‌های تغییر دین از طرف زردشتیان، آنها به خطا تصور می‌کردند که بهائیان به این دلیل مورد آزار و اذیت قرار گرفته‌اند که با اسلام مخالف هستند.^{۱۲} ورود زردشتیان و یهودیان به بهائیت، امتیاز بزرگی برای بهائیت به حساب می‌آمد، چرا که می‌توانستند ادعای استقلال از اسلام کنند و خود را دینی جدید معرفی کنند که توانست پیروان ادیان دیگر را که با اسلام ضدیت داشتند به سوی خود بکشاند. در واقع بهائیان این را معجزه دین خود می‌پنداشتند.

آزار و اذیت دلیلی بر حقانیت

یهودیان و زردشتیان طی قرن‌ها در ایران روابط چندانی با هم‌کیشان خود در خارج از کشور نداشتند و بیشتر با مسلمانان در ارتباط بودند. به همین دلیل، یهودیان و زردشتیانی که در

۶. van Buck, Christopher. 1988. "Baha'u'llah as Zoroastrian savior", in: *Baha'i Studies Review*, 8, pp.15-33.

۷. Maneck, Susan Stiles. 1991. "The Conversion of Religious Minorities to the Bahá'í Faith in Iran, Some Preliminary Observations", in *The Journal of Bahá'í Studies*, vol. 3, number 3; pp.35-48; 1991, p.35.

۸. *ibid.* p.35.

۹. نوری، حسینعلی. ۱۸۹۰. کتاب اقدس، بمبئی، بند ۱۴۴.

۱۰. *ibid.* p.36.

۱۱. *ibid.*, P.36.

۱۲. فریدانی، سهراب. ۲۰۰۲. دوستان راستان: تاریخ حیات و خدمات بهائیان

پارسی، هوفهایم: مؤسسه ملی مطبوعات امری آلمان، ج۱، صص ۲۱۵-۲۱۷.

ایران زندگی می‌کردند هویت خود را از طریق رابطه با مسلمانان شیعه تعیین می‌کردند و هم‌کیشان آنها در خارج از ایران نقشی در تعیین هویت ایشان نداشتند. شیعیان دلیل برحق بودن خود را به رنج‌ها و آزارها و ستم‌هایی نسبت می‌دادند که به ایشان شده بود، و این از جمله ارزش‌هایی بود که یهودیان و زردشتیان از مسلمانان شیعه پذیرفته بودند. شیعیان رنج‌هایی را که خاندان پیامبر اسلام، حضرت محمد، و امامان شیعه از دست دولت‌های ستمگر متحمل شدند، ملاک حقانیت خود می‌دانستند.^{۱۳} یهودیان و زردشتیان نیز همین تلقی را پذیرفته بودند و می‌گفتند اگر رنج و آزار و شکنجه به یک دین مشروعیت می‌بخشد، مشروعیت آنها نیز از همین راه اثبات می‌شود. به همین اعتبار، بهائیان را می‌توان حتی بیش از یهودیان و زردشتیان محق دانست. هیچ عاملی بیش از آزار و شکنجه‌ای که بهائیان از دست مسلمانان متحمل شدند، برای کسانی که تغییر دین دادند تأثیرگذار نبود؛ همان پاسخ مابهرام، یکی از اولین بهائیان زردشتی‌تبار، به روحانی شیعه، ناظم‌العلماء، در برابر این سؤال: «تو به چه دلیل بهائی شدی؟»^{۱۴}

مهمترین عواملی که یهودیان و زردشتیان را از مسیحیان ایران جدا می‌کرد، ماهیت ارتباط آنها با اکثریت مسلمان و میزان درهم آمیختن هویت آنها با مسلمانان بود. این واقعیت که مسیحیان زبان متمایزی

از ایرانیان دیگر داشتند و به‌ندرت فارسی می‌آموختند و صحبت می‌کردند، به این معنا بود که آنها می‌توانستند هویتی جدا از مسلمانان داشته باشند و خود را از تأثیرات دیگر کنار بکشند. تأثیراتی مورد استقبال مسیحیان ایران قرار می‌گرفت که از غرب وارد ایران شده بود. یهودیان و زردشتیان خود را ایرانی می‌دانستند و هویت خود را از بن‌مایه‌های ایرانی می‌گرفتند و

۱۳. Maneck, Susan Stiles. 1991. "The Conversion of Religious Minorities to the Bahá'í Faith in Iran, Some Preliminary Observations", p.44-45.

۱۴. سلیمانی، عزیزالله. ۱۳۳۸. مصابیح هدایت، تهران: مؤسسه مطبوعات

امری، صص ۴۱۲-۴۱۳.

این مسئله درباره زردشتیان نمودی تمام‌عیار داشت. در مقابل، مسیحیان خود را ارمنی یا آشوری می‌دانستند و به‌شدت با غرب همزادپنداری می‌کردند. برای ایرانیان، آزار و شکنجه پیروان یک دین به آن دین حقانیت می‌بخشید. مسیحیان اوضاع شکوهمند هم‌کیشان غربی خود را دیدند و دین آن فرهنگ را که اکنون بر جهان مسلط است، فرهنگی درست و صحیح می‌پنداشتند. یهودیان و زردشتیان تصویر خود را از نگرش‌های ایرانیان مسلمان گرفته بودند. مسیحیان تصویری بسیار روشن‌تر از خارج از ایران به دست آوردند. هنگامی که یهودیان ایران از طریق یهودیان اروپا با غرب آشنا شدند، و هویت خود را به آنان گره زدند، تغییر دین به بهائیت به میزان قابل‌توجهی کاهش پیدا کرد. موقعیت ضعیف اقتصادی یهودیان و زردشتیان باعث تغییر دین آنها نشد. در عوض زمانی که شرایط بسیار بهبود یافته بود، تغییر کیش اتفاق افتاد. پیشرفت اجتماعی و اقتصادی این دو جامعه نیاز به ادراک و تفکر دینی جدیدی داشت. هنگامی که دین قدیمی نتوانست با زمانه تغییر کند، بسیاری از پیروان‌شان، یعنی زردشتیان، بهائیت را پذیرفتند که به

آنها امکان پیشرفت در آینده را می‌داد. با پیوستن یهودیان و زردشتیان به بهائیت، این آیین موفق شد خود را از انحصار اسلام خارج کند، اما همچنان به فرهنگ ایرانی تعلق داشت و مرحله عدم وابستگی به فرهنگ ایرانی تنها در قرن

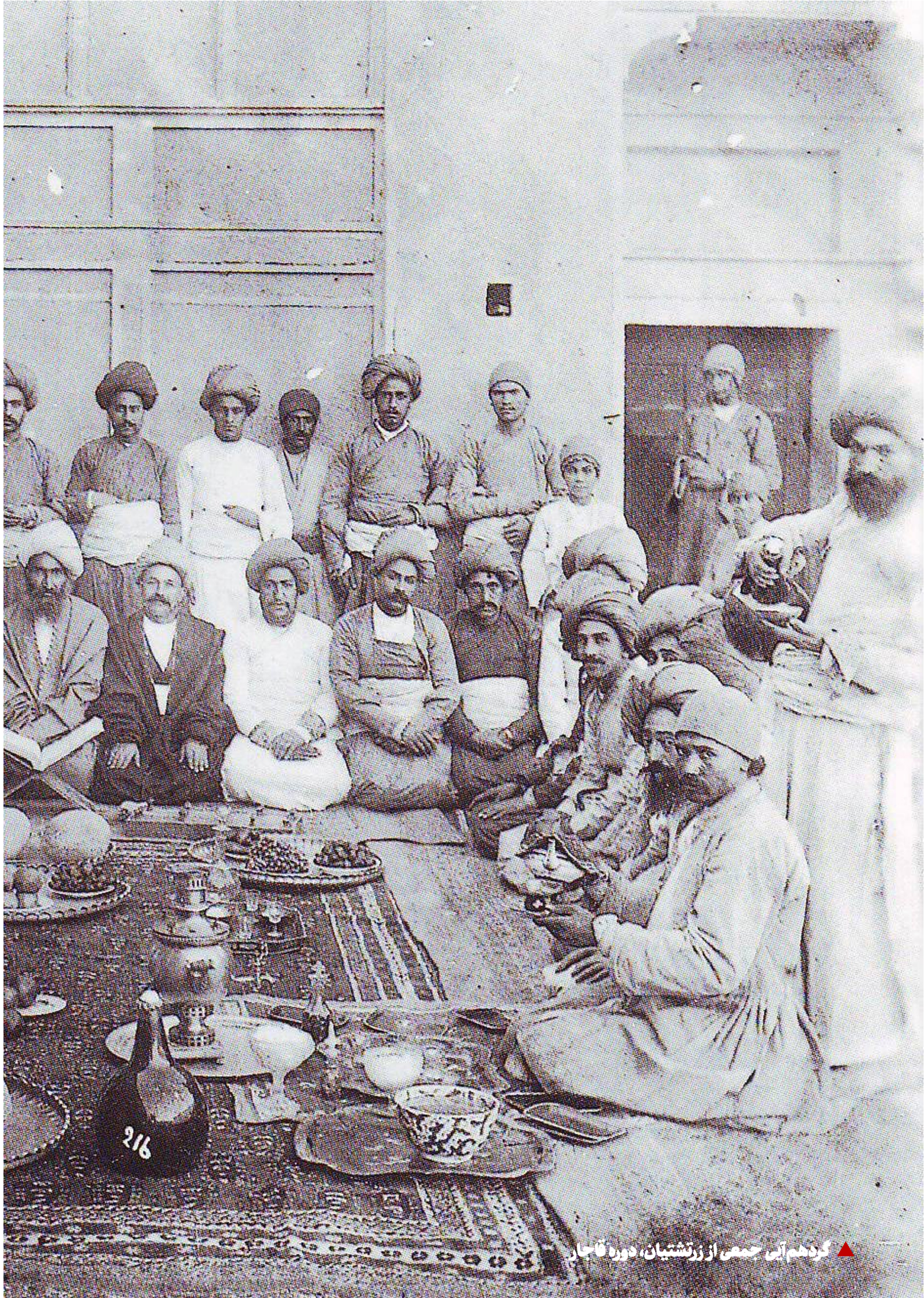
بیستم به وقوع پیوست که دین بهائی سرزمین خود، ایران را ترک کرد و در غرب مقبولیت یافت.^{۱۵}

انتظار منجی و نقش بهرام ورجاوند: شکل‌گیری تفکر آخرالزمانی در بین زردشتیان

فتح ایران به‌دست عرب‌ها علاوه بر نمایش قدرت برتر عرب‌ها،

۱۵. Maneck, Susan Stiles. 1991. "The Conversion of Religious Minorities to the Bahá'í Faith in Iran, Some Preliminary Observations", p.47.

در نوشته‌های بهاءالله به غیرمسلمانان، مسیحیان بیش از همه مورد خطاب قرار گرفتند، اما اقبال کمتری از سوی آنان بود.



216

▲ گردهم آیی جمعی از زرتشتیان، دوره قاجار



نشانه برتری خدای مسلمانان بر اهورامزدا ی زردشتیان هم بود. بعد از فتح ایران، زردشتیان دیگر نمی‌توانستند استیلا ی خدای خود را بر کشور و آسمان ببینند؛ یعنی آن

اهورامزدا ی باشکوه و پر قدرت اکنون مغلوب خدای قادر مطلق مسلمانان شده بود و در واقع حق هم همین بود. در مقابل، مسلمانان اینک می‌توانستند عظمت الله را در همه جا ببینند. پس از فتح سرزمین‌های دیگر غیر از ایران، این بزرگی چندین برابر شد. در این دوران دو نوع ادبیات در میان مسلمانان و زردشتیان به وجود آمد:

الف: ادبیاتی پیشگویانه که ناشی از پیروزی‌های مسلمانان بود؛ ادبیاتی که بیشتر آن وعده‌هایی که داده شده بود، اینک به وقوع می‌پیوست، از جمله آیات قرآن و همچنین روایاتی مانند آنچه که پیامبر در جنگ خندق فرمودند. این پیشگویی‌ها مسلمانان را فاتح می‌دانست. در واقع مسلمانان آنچه که همه ادیان به دنبال آن هستند، یعنی پیروزی بر «کفار» و به اهتزاز درآوردن پرچم دین را اینک در دست داشتند. پیروزی مسلمانان نشانه این بود که خدایی که در آسمان حکومت می‌کند الله است و آنچه در زمین است اراده و دستورات او است و مسلمانان هم اجراکننده آن احکام هستند. در این نوع نگرش، دیگر نیازی به منجی و مسائل آخرالزمانی نیست، زیرا که منجی قرار است بیاید و قدرت را به دینداران برساند و احکام خدا را در زمین اجرا نماید و اکنون این اتفاق افتاده بود. آنچه که آنها نیاز داشتند تحقق بخشیدن به پیشگویی‌هایی بود که درباره پیروزی‌های آنان انجام شده بود و باعث ایجاد امید و انگیزه برای گسترش فتوحات و حکومت کردن می‌شد.

ب: اما زردشتیان مغلوب اوضاع دیگری داشتند؛ از طرفی نمی‌توانستند اهورامزدا را انکار کنند و قدرت او را دست‌کم بگیرند و از طرفی هم هیچ نشانه‌ای از جانب اهورامزدا که نشان دهد اوضاع و شرایط بهتر می‌شود وجود نداشت. در این دوران بود که این جامعه به شدت نیاز به ادبیاتی داشت که بتواند دینداران گرفتار در شک، و تماشاگران قدرت یافتن خدای دیگر

با پیوستن یهودیان و زردشتیان به بهائیت، این آیین موفق شد خود را از انحصار اسلام خارج کند.

را کمک کند و نجات دهد. در نهایت چیزی که می‌توانست آنها را نجات دهد، ورود الاهیات آخرالزمانی به بدنه این دین بود. به تدریج ادبیات آخرالزمانی شکل گرفت و

باور به منجی و آمدن او و بازپس‌گیری قدرت از دست رفته تقویت شد و پس از آن خود را در متون دینی نمایش داد. آنان منتظر منجی‌ای بودند که از عرب‌ها انتقام بگیرد؛^{۱۶} ادبیاتی که به آنها بگوید روزی انیران یعنی غیرایرانیان خواهند رفت و دوران شکوه قدرت اهورامزدا دوباره جهانگیر خواهد شد و در ادامه، شخصی پیدا شود و تمام ظلم‌ها را از آنها دور کند و عدل را برپا کند؛ در صورتی که قبل از آن توجه چندانی به این مسئله نمی‌شد و حتی بعد از آن هم بین زردشتیان ایران و پارسیان هندوستان (=زردشتیان هندوستان) که در آرامش خوبی بودند و از آزادی دینی برخوردار بودند نیز می‌توان این مسئله را دید که انتظار آمدن منجی را همانند زردشتیان ایران نداشتند.^{۱۷}

جامعه مغلوب، یعنی زردشتیان، هرگز تصور نمی‌کردند که روزی اینگونه از عرب‌ها شکست خورده و ناامید شوند. تنها چیزی که می‌توانست آنها را در آن شرایط آرام کند اعتقاد به مکاشفه‌های آخرالزمانی و ادبیاتی جدید بود که اینک بستر مناسبی برای پدید آمدن آنها بود. بنابراین این زبان و ادبیات ارتباط مستقیمی با پیروزی مسلمانان و شکست زردشتیان داشت. زردشتیان شرایط دینی سختی را پشت سر می‌گذاشتند و موبدان و زردشتیان دیندار نمی‌توانستند این شکست را ضعف اهورامزدا و برتری خدایی دیگر بدانند و از این رو در پیشگویی‌ها علت پیش آمدن این مسائل را نقض پیمان مردم با خدا می‌دانستند.

۱۶. جاماسب جی دستور، منوچهر جی جاماسب آسانا. ۱۳۹۴. متن‌های پهلوی، ترجمه سعید عریان، چاپ دوم، تهران: انتشارات علمی، ص ۱۶۱.
۱۷. چوکسی، جمشیدگرشاسب. ۱۳۸۱. ستیز و سازش: زردشتیان مغلوب و مسلمانان غالب در جامعه ایران نخستین سده‌های اسلامی، ترجمه نادر میرسعیدی، تهران: انتشارات ققنوس، صص ۸۸-۸۶.

زردشتیان در دوره قاجار به شدت منتظر آمدن شاه بهرام ورجاوند بودند.

بودند و داستان هایی از زردشتیانی که بهاءالله را به عنوان منجی پذیرفتند، نشان می دهد که انتظار منجی تا چه حد در این تغییر کیش تأثیر داشته است.^{۲۰} شاه بهرام ورجاوند چهره اصلی ادبیات آخرالزمانی پهلوی است و این در حالی است که تعداد قابل توجهی از زردشتیان، شاه بهرام موعود را در شخص بهاءالله می دیدند.^{۲۱} بعدها برای تثبیت این نگاه رساله هایی نوشته شد؛ از جمله رساله میرزا ابوالفضل گلپایگانی. گلپایگانی برای اثبات این ادعا به بخش هایی از کتاب *دساتیر* استناد کرد. هر چند کتاب *دساتیر* را محققانی همچون ادوارد براون ساختگی می دانستند، ولی این کتاب در بین زردشتیان معتبر تلقی می شد و استناد به متونی که وثاقت آن نزد زردشتیان پذیرفته شده بود، در تأیید ادعای منجی گری بهاءالله کمک زیادی به هدف بهائیان کرد.

با این وصف، این ادعا به دو دلیل مناقشه برانگیز بود: نخست اینکه بهاءالله هیچ یک از صفات حیرت انگیزی که متون زردشتی برای بهرام ورجاوند لازم شمرده اند نداشت. در ثانی، او نه بر مخالفان فائق آمد و نه دین زردشتی را احیا کرد، بلکه دین جدیدی آورد. بهاءالله زندانی امپراتوری عثمانی بود، نه قهرمان جنگی. او وعده های زردشتی ای را که همگان منتظر آن بودند هم محقق کرد.

بدتر اینکه بعضی از آموزه های بهاءالله با آموزه های سنتی زردشت تناسبی نداشت. برای نمونه، بهائیت به عنوان دینی جهانی، همه افراد با دین ها و سنت های مختلف را به سمت خود جذب می کند، در حالی که زردشتیان امروز مخالف تغییر

بنا بر آنچه که زردشتیان، پس از حمله عرب ها در قرن هفتم میلادی و ترکان سلجوقی در قرن یازدهم و مغولان در قرن سیزدهم و چهاردهم میلادی منتظرش بودند، نه تنها دین زردشتی بلکه امپراطوری شکست خورده ساسانی نیز باید احیا می شد. در آموزه های زردشتی، دین و پادشاهی جدایی ناپذیرند. دوران طلایی آیین زردشت با امپراتوری هخامنشیان آغاز شد و در دوره ساسانیان به اوج عظمت خود رسید. این متون پیش بینی می کنند که موعود زردشتی روزی از هندوستان خواهد آمد تا با اعراب بجنگد و امپراطوری ایرانیان را احیا کند. نام این منجی / پادشاه در فارسی جدید، شاه بهرام ورجاوند بود؛ کسی که در *زند و همن یسن و بندهش* و متون دیگر پهلوی و فارسی از او یاد شده است. مکاشفات آخرالزمانی معمولاً هم درباره گذشته و هم درباره آینده آگاهی هایی در اختیار ما قرار می دهد؛ آگاهی هایی مربوط به گذشته، صورتی تاریخی یا اسطوره ای دارد، ولی وقتی درباره آینده سخن می گویند شکل پیشگویی به خود می گیرد.

این متون آخرالزمانی به عنوان مکتوبات دوره بحران ثبت محنت و غم اجتماعی است که با واژگان کیهانی توصیف می شود. کشمکش های آخرت شناختی با مشارکت نیابتی جماعت دیندار در نمایش آخرالزمانی تداوم پیدا می کند. در متون آخرالزمانی زردشتی، این نمایش با ظهور پادشاه موعود به اوج خود می رسد؛ همان کسی که نبردی کیهانی در ابعادی جهانی را پیش می برد و پس از پیروزی شکوهمندان اش دین زردشتی را به جایگاه حقیقی اش به عنوان سنت غالب پارسی بازمی گرداند.^{۱۸} یکی از متونی که در آن آمدن شاه بهرام ورجاوند یاد شده است، رساله ای کوچک به همین نام است.^{۱۹}

بهاءالله به عنوان شاه بهرام

زردشتیان در دوره قاجار به شدت منتظر آمدن بهرام ورجاوند

۲۰. سفیدوش، سیاوش. ۱۳۲۲ بدیع. یار دیرین، تهران: مؤسسه مطبوعات امری، ص ۱۲.

۲۱. براون، ادوارد. ۱۳۹۶. یک سال در میان ایرانیان، ترجمه مانی صالحی علامه، چاپ ششم، تهران: نشر اختران، صص ۴۵۸-۴۵۷.

۱۸. Buck, Christopher. 1988. "Baha'u'llah as Zoroastrian savior", in: *Baha'i Studies Review*, 8, pp.15-33.

۱۹. جاماسب جی دستور، منوچهر جی جاماسب آسانا. ۱۳۹۴. «رساله شاه بهرام ورجاوند»، در متن های پهلوی، صص ۱۶۱-۱۶۰.

دین هستند و حتی ازدواج خارج دینی را زشت می‌دانند. با وجود اینکه پیشگویی‌های زردشتی به جنگ فرامی‌خوانند، بهاء‌الله طرفدار صلح بود. در حالی که قرار بود دین اسلام به‌عنوان دین نحاق از دید زردشتیان، از ایران بیرون رانده شود، بهاء‌الله هر دو دین را تأیید کرد و در حالی که روحانیان زردشتی می‌بایست اقتدارشان را باز پس می‌گرفتند تا «پایگاه دین را به داد و راستی استوار سازند»^{۲۲} بهاء‌الله مدعی شد امروز روز فرمان و دستوری دستوران نیست.^{۲۳}

دلیل دوم این است که پیشگویی‌های زردشتی اصولاً پیشگویی اصیل نبود، بلکه «پیشگویی پس از واقعه» بود؛ بدین معنا که این پیشگویی‌ها تصاویری آرزومندانه بودند که چندین قرن پس از شکست زردشتیان از مسلمانان و ناامیدی از اوضاع و احوال زردشتیان ساخته و پرداخته شده و به زردشت نسبت داده شده بودند. بنابراین عجیب نیست که بینیم شاه‌بهرام در این متون ستیزه‌جو توصیف شود و چهره انتقام‌جوی گستاخ از او به نمایش گذاشته شود. مطابق این متون، شاه‌بهرام ورجاوند ارتشی بزرگ را از هندوستان به سوی سرزمین پارس روانه می‌کند. البته اگر این تحلیل را از متون پیشگویانه بپذیریم که مکاشفات آخرالزمانی نشانگر نوعی از ادبیات بحران هستند، آنگاه نمی‌توان آنها را بر اساس نقدهای تاریخی کنار گذاشت؛ زیرا این متون تنها نشان‌دهنده فضا و محنتی است که میان زردشتیان آن دوران شایع بود. در واقع، در این پیشگویی‌ها وقایع گذشته به وقایع فرجامین تبدیل شدند و عصر طلایی نوستالژیک در آینده تصویر می‌شود.^{۲۴}

این نوع تناقضات باعث شد که بهاء‌الله و عبدالبهاء بارها مورد پرسش قرار گیرند. جواب‌هایی که آنها دادند و تفسیرهایی که از این متون کردند، در تثبیت این ادعا کارگر بود. برای نمونه، از

۲۲. راشد محصل، محمدتقی (مترجم). ۱۳۷۰. زند و هومن یسن، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، بخش هشتم، بند اول، ص ۱۶.

۲۳. نوری، حسینعلی؛ افندی، عباس. ۱۹۹۸. یاران پارسی: مجموعه الواح مبارکه جمال اقدس ابهی و حضرت عبدالبهاء به افتخار بهائیان پارسی، چاپ اول، هوفهایم: مؤسسه مطبوعات امری آلمان، لوح ۳، ص ۶. و نیز، رک:

Buck, Christopher. 1988. "Baha'u'llah as Zoroastrian savior", in: *Baha'i Studies Review*, 8, pp.26-27.

۲۴. Buck, Christopher. 1988. "Baha'u'llah as Zoroastrian savior", in: *Baha'i Studies Review*, 8, pp.26-27.

عبدالبهاء درباره یکی از عجایبی که شاه‌بهرام می‌بایست انجام دهد سؤال کردند:

نوشته بودید که در متون مقدس زردشتی نوشته شده است که در روزهای آخر در سه دوره زمانی مختلف خورشید در وسط آسمان می‌ایستد که در مرحله اول ده روز و در مرحله دوم به مدت بیست روز و مرحله سوم هم پیش‌بینی شده است که یک ماه در آسمان متوقف خواهد شد.^{۲۵}

عبدالبهاء در پاسخ به این بهائی زردشتی تبار اعلام می‌کند که آنچه به‌عنوان پیشگویی زردشت ارائه شد، کاملاً دقیق است. گفته شده که در زمان شاه‌بهرام خورشید به مدت ده روز در وسط آسمان، و در زمان هوشیدرماه به مدت بیست روز، و در زمان سوشیانت به مدت سی روز متوقف خواهد شد. این عجایب آخرت‌شناختی در اعتبار بخشیدن به ادعای منجی بسیار مهم بود. شاهکار معلق نگاه داشتن خورشید در وسط آسمان، امر لازمی بود که توسط دستوری زردشتی ساخته شد، تا مانع از ادعای منجیان خودگمارده شود.^{۲۶} عبارت عبدالبهاء چنین است:

در خصوص توقف آفتاب مرقوم نموده بودی که در کتاب زردشتیان مرقوم است که در آخر دوره مقرر است که این توقف در سه ظهور واقع گردد؛ در ظهور اول ده روز آفتاب در وسط آسمان توقف نماید، در ظهور ثانی بیست روز، در ظهور ثالث سی روز. بدان که ظهور اول در این خبر ظهور حضرت رسول است شمس حقیقت در آن برج ده روز استقرار داشت و هر روز عبارت از یک قرن است و آن صد سال با این حساب هزار سال می‌شود و آن دور و کور محمدی بود که بعد از غروب نجوم ولایت تا ظهور حضرت اعلا هزار سال است و ظهور ثانی، ظهور نقطه اولی روحی له الفداست که شمس حقیقت در آن دور بیست سال در آن نقطه استقرار داشت که بدایتش سنه شصت هجری و نهایتش سنه

۲۵. نوری، حسینعلی؛ افندی، عباس. یاران پارسی، لوح ۱۵۲، ص ۱۶۳.

۲۶. همان، لوح ۴، ص ۱۰.

ثانیاً نسب شاهنشاهی دارد و به شاهان ساسانی برمی‌گردد.^{۲۹} برای اثبات این مسئله نسب‌نامه ایرانی بهاء‌الله به کار آمد. این شجره‌نامه در زمان عبدالبهاء و به درخواست وی توسط میرزا ابوالفضل گلپایگانی نوشته شد. بهاء‌الله در لوحی معروف به لوح هفت‌پرسش نظر ابوالفضل گلپایگانی را تأیید کرد.^{۳۰} در واقع میرزا ابوالفضل با بیان شواهدی تاریخی سعی در یافتن منبعی دقیق برای نسب بهاء‌الله کرد و در این راه نقش بسیار پررنگی داشت.^{۳۱}

نامه‌های بهاء‌الله و عبدالبهاء به زردشتیان

به نظر می‌رسد حسینعلی نوری از دوره تبعید در بغداد با برخی زردشتیان آشنا شده و بعد از استقرار در عکا نیز با آنان ارتباط مکاتبه‌ای داشته است.^{۳۲} این مکاتبات که مجموعاً شامل ۲۸ نامه است، در کتابی با عنوان «یاران پارسی» گردآوری شده و به چاپ رسیده است. نامه‌ها مخاطبان گوناگونی داشته است که نام برخی از آنها معلوم است و برخی دیگر نه. بسیاری از نامه‌ها در پاسخ به سؤالاتی است که زردشتیان علاقمند درباره آیین تازه

از حسینعلی نوری پرسیده‌اند. بهاء‌الله در این نامه‌ها به شیوه‌های گوناگون تلاش کرده است که زردشتیان را به بهائیت دعوت کند و کاستی‌های

عملکرد موبدان و دستوران را یادآوری کند تا بتواند مخاطبان زردشتی خود را از آیین کهن دور کند و به آیین خود فراخواند. هنگامی که آوازه آیین جدید در میان ایرانیان منتشر شد و مبلغان بهائی به‌طور پنهانی به دعوت پرداختند، طبیعی بود که این مسئله به گوش زردشتیان نیز برسد و آنها را درباره آیین جدید کنجکاو کند و بهترین راه برای این حس کنجکاو، پرسیدن از بنیانگذار آیین جدید بوده است.

بهاء‌الله علاوه بر مخاطبان زردشتی خود، گاه موبدان و دستوران را نیز به دعوت خود فرامی‌خواند^{۳۳} و گاه فراتر می‌رود و به آنان

می‌گوید که در واقع بهائیت همان چیزی است که متون زردشتی به آن بشارت داده‌اند.^{۳۴} از این رو است که به آنان می‌گوید شرط آنکه به خدا برسند آن است که بهائیت را قبول کنند^{۳۵} و از آنان می‌خواهد که از خواب غفلت بیدار شوند^{۳۶} و اگر بهائیت را قبول نکنند دیگر اعمال‌شان مقبول نیست^{۳۷} و حتی آنان را تهدید می‌کند که اگر بهائیت را نپذیرند دیگر دستور ایزد نیستند و بلکه دستور دیوان هستند.^{۳۸} وی حتی با استناد به خود متون مقدس زردشتی سعی می‌کند بگوید دستور واقعی کسی است که امروز به بهائیت دعوت کند.^{۳۹}

ادعای اصلی حسینعلی نوری بر دستوران این است که اینها دستور راستین نیستند، و الا اگر دستور واقعی بودند حتماً دعوت او را می‌پذیرفتند. به نظر حسینعلی نوری، دستوران با آداب و رسوم دین کهنه آنچنان خو گرفته‌اند که چشم و گوش‌شان بر آیین تازه‌ای که خداوند فرستاده، بسته شده است. با این ترفند، مخاطب عام زردشتی که بدون دعوت نیز دل خوشی از دستوران ندارد، تصور منفی‌تری از دستوران پیدا می‌کند و کم‌کم راه خود را از مفسران رسمی دین و

تفسیرشان جدا می‌کند. به نظر می‌رسد از آنجا که زردشتیان نمی‌توانستند ناخشنودی خود از رفتار و کردار دستوران را به کسی اظهار کنند و از آنان نزد

کسی شکایت ببرند، سخنان حسینعلی نوری در نکوهش دستوران برای زردشتیان خوشایند بود. شاید اینکه هیچ‌کدام از مخاطبان بهاء‌الله دستور نیستند، به این سبب باشد که به هر حال آنها عالم به دین زردشتی بودند و احتمالاً بهاء‌الله در مقابل آنها چیز زیادی از دین زردشتی نمی‌دانست و ممکن بود دستوران با استناد به متون مقدس زردشتی و تفسیر رسمی

تقویم بهائی، به‌طور چشمگیری تقویم زردشتی را در خود جمع کرده است.

۳۴. همان، لوح ۱، ص ۱.

۳۵. همان، لوح ۱۴، ص ۵۳.

۳۶. همان، لوح ۱۰، ص ۱۸.

۳۷. همان، لوح ۷، ص ۱۵.

۳۸. همان، لوح ۷، ص ۱۴.

۳۹. همان، ص ۶.

۳۰. نوری، حسینعلی؛ افندی، عباس. یاران پارسی، لوح ۴، ص ۱۱.

۳۱. گلپایگانی، میرزا ابوالفضل. شرح شجره‌نامه مبارکه، ص ۵.

۳۲. نوری، حسینعلی؛ افندی، عباس. یاران پارسی، لوح ۱۱، ص ۱۹.

۳۳. همان، لوح ۳، ص ۷.

دستوران از آن متون، بهاء الله را محکوم کنند.

شاید بتوان گفت که مهمترین کاری که حسینعلی نوری برای دعوت زردشتیان به بهائیت کرده است، استفاده از نمادها و مضامین زردشتی در نامه‌های خود است. وی با این کار این تلقی را در میان مخاطبان زردشتی ایجاد کرده است که اولاً میان آیین او و دین زردشتی مسائل مشترک بسیاری وجود دارد، و ثانیاً آیین بهائیت ادامه طبیعی دین زردشتی است و بهاء الله کسی است که متون مقدس زردشتی از صدها سال پیش به آمدنش بشارت داده‌اند. برخی از مهمترین اشتراکات و ادعاهای نوری از این قرار است: ۱. شاه‌بهرام ورجاوند، ۲. تجلیل از آتش، ۳. اهریمن و دیو، ۴. سروش (یکی از ایزدان زردشتی)، ۵. ایزدباد، ۶. مفاهیم ثنوی خیر و شر، ۷. عدد سه، ۸. نسب‌نامه، ۹. آرز، ۱۰. بهم، ۱۱. مینو و گیتی، ۱۲. و نیز استفاده از دشمن مشترک بهائیان و زردشتیان، یعنی شیعه.^{۵۰}

تعدادی از نامه‌های نوری به زردشتیان، همچون دیگر نامه‌ها، مخلوطی از عربی و فارسی یا فارسی عربی مآب است، ولی از یک دوره نامعلوم وی نامه‌هایی به پارسی سره می‌نویسد که تا حد امکان از واژه‌های عربی پیراسته شده است. به نظر می‌رسد نامه‌هایی که به پارسی سره نوشته شده، بعد از درخواست مانکجی برای کنار گذاشتن زبان عربی در انتهای نامه دوازدهم باشد.^{۵۱} این فقره به روشنی نشان می‌دهد که چرا بهاء الله و سپس عبدالبهاء از پارسی نویسی استفاده می‌کرده‌اند. در واقع

۴۰. همان، ص ۱۰.

۴۱. همان، لوح ۲، ص ۳.

۴۲. همان، لوح ۷، ص ۱۵.

۴۳. همان، لوح ۳، ص ۶.

۴۴. همان، لوح ۶، ص ۱۳.

۴۵. همان، لوح ۳، ص ۵؛ لوح ۱۱، ص ۲۱؛ لوح ۲، ص ۳؛ لوح ۲، ص ۴.

۴۶. همان، لوح ۱، ص ۱؛ لوح ۵، ص ۱۲.

۴۷. همان، لوح ۱، ص ۱.

۴۸. همان، لوح ۱۴، ص ۵۳.

۴۹. همان ص ۱۰.

۵۰. همان، لوح ۱۵، ص ۵۴.

۵۱. همان، لوح ۱۲، ص ۴۳.

این فارسی نویسی سیاستی تبلیغی برای جذب زردشتیان بوده است. البته نوری در پاسخ خود همچنان عربی مآب می‌نویسد و حتی می‌گوید که عربی بر فارسی ترجیح دارد،^{۵۲} ولی گویا گذشت زمان او را متقاعد می‌کند که دست کم درباره مخاطب ایرانی زردشتی بهتر است از فارسی سره استفاده کند تا بهتر بتواند

بهاء الله علاوه بر مخاطبان زردشتی خود، گاه موبدان و دستوران را نیز به دعوت خود فرا می‌خواند.

ایشان را جذب آیین خود کند.

بهاء الله به تدریج پارسی نویسی را جایگزین شیوه نگارش سابق خود می‌کند و بعضاً تعابیری به کار می‌برد که برای مخاطب زردشتی بسیار جذاب است. برای مثال، او نامه نهم را با عبارت «به نام گوینده پارسی» آغاز می‌کند. در مقایسه با نامه‌های دیگر که کلاً یا عربی است و یا فارسی عربی مآب و مخلوط به عربی، در این نامه‌های جدید به زردشتیان، فارسی نویسی بسیار رعایت شده است.

بهاء الله به طور کلی تلاش می‌کند در نامه‌های خود به زردشتیان تا حد امکان بر مضامین کلی و نیز مضامین مورد پذیرش زردشتیان تأکید کند و وارد حوزه مسائل اسلامی نشود. برای مثال استشهاد به قرآن کریم و سخنان پیامبر و اهل بیت که در بیشتر نامه‌های او پربسامد است، در این نامه‌ها کمتر وجود دارد. با این حال، با توجه به اینکه اکثریت شیعیان را دشمن خود به شمار می‌آورده، کوشش کرده است تا به مخاطبان زردشتی خود بقبولاند که شیعه «دشمن مشترک» است.

یکی از سیاست‌های تبلیغی او آن است که زردشت را تأیید کند. او در یکی از نامه‌ها، ابتدا برای زردشت مقامی والا ترسیم می‌کند و سپس می‌گوید که اما ایرانیان مسلمان و شیعه مقام او را نشناختند. در واقع شیعه را نقد می‌کند که چرا به زردشت احترام نگذاشتند تا به این وسیله به زردشتیان نزدیک تر شود.^{۵۳}

۵۲. همان، لوح ۱۱، ص ۲۰.

۵۳. همان، لوح ۱۵، ص ۵۴.

بیشتر جمعیت زردشتی ایران مسلمان شدند و زردشتیان به اقلیتی کم‌تأثیر تبدیل یافتند.

مخالفت عامه زردشتیان با موبدان و دستوران در پیشبرد دعوت بهاء‌الله بسیار تأثیر داشت. دستوران و موبدان بالاترین شخصیت‌های دینی زردشتیان هستند. علاوه بر آن روحانیان زردشتی همیشه بالاترین منزلت را در طبقات اجتماعی داشتند؛ چرا که آنها مسئول برگزاری مراسم دینی و تربیت معنوی زردشتیان بودند.^{۵۴} بعد از اینکه زردشتیان حمایت حکومتی خود را در اواخر عصر ساسانی با ورود مسلمانان و قدرت گرفتن آنها از دست دادند، روحانیان دینی زعامت زردشتیان را در همه جنبه‌ها به دست گرفتند. وظیفه اصلی آنان در این دوران دو چیز بود: اول اینکه آتش آتشکده‌ها خاموش نشود و دیگری حفظ دین زردشتیان.

به مرور زمان و در طی حکمرانی پادشاهان مختلف، بیشتر جمعیت زردشتی ایران مسلمان شدند و زردشتیان به اقلیتی کم‌تأثیر تبدیل یافتند. نگه داشتن این اقلیت کم‌جمعیت اهمیت زیادی برای موبدان داشت؛ چون مرجع بیرونی علیه ارتداد زردشتیان وجود نداشت و تغییر دین زردشتی به اسلام تنها منجر به خروج از اجتماع دینی زردشتیان می‌شد و امتیاز چشمگیر زردشتی‌ای را از دست نمی‌داد، بلکه در جامعه جدید جایگاهی بهتر پیدا می‌کرد. به همین دلیل، دستوران و موبدان زردشتی تمام تلاش خود را برای جلوگیری از تغییر کیش زردشتیان می‌کردند که گاهی اوقات موفق می‌شدند و در مواردی هم شکست خوردند.

روایت‌های تاریخی از برخورد موبدان با زردشتیانی که بهائی شدند وجود دارد که برخی از این اتفاقات باعث جدایی کامل این نوکیشان از جامعه قبلی خود بود و به‌طور رسمی به بهائیت پیوستند. موبدان در ابتدا با زردشتیانی که بهائی می‌شدند

برخورد جدی داشتند و آنها را تنبیه می‌کردند.^{۵۵} این درگیری‌ها ادامه پیدا کرد و تغییر دین در بین زردشتیان به‌صورت جدی مشهود بود؛ به حدی که دستوران و موبدان از اجرای بعضی از مراسم دینی برای بهائیان زردشتی‌تبار خودداری کردند و زردشتیان از دستوران دیگر در مقابل دستوران یزد استفتائاتی کردند که یکی از آنها سؤال از دستور کرمان بود. در این میان، اتفاقی افتاد که روند گرایش به بهائیت را در میان زردشتیان تسریع کرد و آن فتوای یکی از دستوران کرمان و یکی از دستوران هند بود که به نفع بهائیان زردشتی‌تبار فتوا صادر کردند.^{۵۶}

علاوه بر بهاء‌الله، جانشینش عبدالبهاء نیز در نامه‌های خود به زردشتیان پس از سعایت دستوران، به آنها سفارش می‌کند که تحمل کنند و درگیری ایجاد نکنند.^{۵۷} بهائیان زردشتی‌تبار بعد از تغییر دین دیگر جایگاه اجتماعی خودشان را در جامعه زردشتیان از دست دادند. از طرفی هم مخالفت‌های موبدان و عدم همکاری با این جمعیت باعث جدایی زردشتیان بهائی از هم‌کیشان سابق‌شان شد. علاوه بر آنچه درباره فعالیت‌های بهاء‌الله گفتیم، شخصیت‌های بزرگ دین زردشتی در تغییر دین زردشتیان نقش تأثیرگذاری داشته‌اند. از برجسته‌ترین این شخصیت‌ها می‌توان به مانکجی، ارباب جمشید و ارباب کیخسرو شاهرخ اشاره کرد. این اشخاص تغییر دین ندادند اما در تغییر دین زردشتیان به بهائیت مخالفت نکردند و در جاهایی هم از ایشان حمایت کردند.

نکته دیگر این است که موبدان زردشتی نمی‌توانستند از اجرای گرایش زردشتیان به بهائیت، به حاکم شرع مسلمان شکایت کنند، چون حاکمان شرع خود موبدان را نیز قبول نداشتند و آنها را کافر می‌دانستند. برای نمونه، یکی از زردشتیان بابی به نام فیروز تیرانداز در عقد ازدواج خود با مخالفت موبدان مواجه شد. وی قبل از مراسم برای خاموش کردن فتنه موبدان به سراغ حجت‌الاسلام میرمحمدعلی لب‌خندقی، یکی از علمای یزد رفت و به‌صورت کتبی از وی استفتا کرد که در صورتی که یک

۵۵. سلیمانی، عزیزالله. مصابیح هدایت، ج ۴، صص ۳۹۵-۳۹۴.

۵۶. سفیدوش، سیاوش. یار دیرین، صص ۱۱۲-۱۱۴.

۵۷. نوری، حسینعلی؛ افندی، عباس. یاران پارسی، لوح ۴۸۲، صص ۳۵۹-۳۵۸.

۵۴. معیری، هابده. ۱۳۸۱. مغان در تاریخ باستان، چاپ اول، تهران:

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ص ۲۳.

شخصیت‌های بزرگ زردشتی مانند مانکجی، جمشید و کیخسرو شاهرخ با تغییر دین زردشتیان به بهائیت مخالفت نکردند.

بلکه زردشتیان ایمان آورده و در پی دریافت تأییدات دینی از طرف عبدالبهاء و ایمان‌افزایی برای خود هستند.

عبدالبهاء در این نامه‌ها گذشتگان و نیاکان زردشتی را همواره مورد تأیید قرار می‌دهد^{۵۹} و پیشینیان را به ستاره هستی تشبیه کرده که خاموش و پنهان شد و با ظهور بهائیت دوباره آشکار و روشن گشت و بشارت‌های پیامبران در این باره به حقیقت پیوست.^{۶۰} خداوند با ظهور بهائیت می‌خواست دوباره خیمه و پرچم زردشتی برافراشته شود.^{۶۱} پیشینیان آرزوی درک این دوران را داشتند و برای رسیدن به این مقام (= بهائیت) شب و روز ناله می‌کردند تا به این افتخاری که امروز زردشتیان به آن رسیده‌اند دست پیدا کنند. او به زردشتی معتقد است که قرن‌ها پیش می‌زیست و بهائیت سبب آشکار شدن معارفی است که زردشت برای ایرانیان به ارمغان آورد و تا امروز علت‌های زیادی از جمله خودپرستی دستوران سبب مخفی ماندن آن گنجینه با ارزش بوده است.^{۶۲} بهائیت آن گنج پنهان در دل ایران زمین را آشکار و هویدا کرد. آن دسته از زردشتیانی که بهائی شدند در واقع به راه و روش زردشت عمل و از دستورات او پیروی کرده‌اند و بهاءالله دوباره آن راه و روش را برای زردشتیان آشکار کرد.^{۶۳} از دیدگاه او زردشتیان تحت تأثیر افکار دستوران و موبدان به گمراهی رفته‌اند. به همین دلیل او از زردشتیان می‌خواهد که به روش

۵۹. نوری، حسینعلی؛ افندی، عباس. یاران پارسی، لوح ۳۲۵، ص ۲۷۱.

۶۰. همان، لوح ۳۰۷، ص ۲۵۴؛ لوح ۳۱۰، ص ۲۵۸.

۶۱. همان، لوح ۳۱۱، ص ۲۶۰.

۶۲. همان، لوح ۶۲، صص ۱۰۴-۱۰۳.

۶۳. همان، لوح ۳۰۳، ص ۲۵۰.

۶۴. همان، لوح ۳۲۴، ص ۲۷۰.

۶۵. همان، لوح ۲۲۸، ص ۲۰۸.

پیشینیان عمل کنند.^{۶۴} از نگاه او بندگان آزاده به روحانی دینی زردشتی‌ای معتقدند که به روش دستوران قبلی و نیاکان عمل می‌کنند، نه دستوران و موبدان امروز.^{۶۵} عبدالبهاء از تشبیه‌ها و مثال‌های متعددی برای بیان آیین منحرف‌شده زردشتی که به وسیله بهائیت دوباره به راه درست خود برگشته، استفاده کرده است؛ از جمله اینکه همواره به زردشتیان یادآوری می‌کند که پرده‌ای از اوهام در مقابل شما بود که مانع رسیدن به حقیقت بود و با از بین رفتن آن آتش عشق پیدا شد.^{۶۶}

یکی دیگر از نکته‌هایی که عبدالبهاء بسیار بر آن تأکید می‌کند، مسائل مربوط به زنان است. در واقع یکی از اصول بهائیت تساوی زن و مرد است. زنان زردشتی در متون بهائی استقلال پیدا کردند و در این متون آنها به عنوان مادر، دختر، خواهر و یا همسر مرد بهائی زردشتی تبار شناخته نمی‌شدند، بلکه مستقلاً انسانی از جنس مونث بودند. عبدالبهاء در متن دینی آنها را با ضمائر مردانه یا جمع خطاب نمی‌کرد. آنها شخصیتی جدید به نام زن بهائی زردشتی تبار بودند. اگر مرد بهائی با لقب «ای بنده خدا» یا «ای بنده بها» مورد خطاب قرار می‌گرفت، زن بهائی هم با اینگونه کلمات: «ای کنیز خدا»، «ای کنیز عزیز خدا» و «ای کنیز بها» یاد شده است. عبدالبهاء زن را با ضمیری که مخصوص زنان بود مورد خطاب قرار می‌داد. در این دوره نام زنان زردشتی وارد متون دینی بهائی شد. زنان زردشتی این حق را داشتند که به عبدالبهاء نامه بنویسند و عبدالبهاء به ایشان پاسخ‌های محترمانه داد، آنان را مورد خطاب قرار داد، با آنها سخن گفت و از آنها تشکر و برای ایشان دعا کرد. عبدالبهاء سعی کرد تا حد زیادی عواطف و احساسات و غرور زنانگی را در ملاحظات خود در نظر بگیرد. این کار عبدالبهاء ناخودآگاه تأثیر شگرفی در تثبیت ایمان زنان زردشتی به بهائیت داشته است. عبدالبهاء در نگارش خود زنان را هم‌ردیف مردان قرار داده و در خلال این نامه‌ها، تساوی میان زن و مرد به خوبی نشان داده شده است. اینگونه نبوده که زنان را «جنس دوم» یا پایین‌تر حساب کند؛ هر چند برای زنان وظایفی را که برای مردان در نظر داشت منظور نمی‌کرد. می‌توان گفت جنبه عاطفی نامه‌ها بر ساحت عقلی آن برتری دارد. در واقع این نامه‌ها پرسش و پاسخ ساده بود و سؤالات خاصی هم پرسیده نشده بود که پیچیدگی

۶۶. همان، لوح ۶۲۰، ص ۴۲۹.

الاهیاتی یا اجتماعی داشته باشد. موضوعات نامه‌ها احوالپرسی، عرض ارادت، درخواست دعا و طلب عفو و بخشش بود و پاسخ عبدالبهاء هم متناسب با درخواست ایشان بود و اظهار همدردی می‌کرد و نام ایشان را با عزت و احترام همراه می‌ساخت. در یک کلام می‌توان گفت که در این نامه‌ها تعصب جنسیتی وجود ندارد، یعنی اینگونه نیست که مردان در این متون فرادست و زنان فرودست به شمار بیایند.

برای نمونه، عبدالبهاء در پاسخ به نامه یکی از زنان چنین نوشته است: «ای کنیز یزدان، نامت دولت ایران است، کامت خدمت ایران باد، یعنی روش سلوکی بجو و خلق و خوی بطلب و آداب و رفتاری بگزین که مانند شهد و شکر پرحلاوت و شیرین باشد تا پرده‌نشینان ایران اقتدا به تو نمایند و چنان عصمت و عفت و پاکی و طهارت و آزادگی و نجابت و دانایی و معرفت یابند که سبب عزت ابدیه نساء عالمیان گردند و علیک التحیة والثناء.»^{۶۷} در جای دیگر، عبدالبهاء زنان را «ای یاران عزیز و کنیزان با فرهنگ و تمیز» می‌خواند و در ادامه از آنان می‌خواهد که برای این مقامی که به آن رسیده‌اند خدا را شکر کنند: «پس شما هر دم سر به سجود نهید و به شکرانه رب ودود پردازید و به مقام شهود رسید که درگاه احدیت را کنیزان عزیز گشتید و با فرهنگ و تمیز شدید از جام لبریز سرمست و نشرانگیز گشتید. جان‌تان خوش باد.»^{۶۸}

نتیجه‌گیری

در دوره بهاء‌الله و عبدالبهاء، شمار زیادی از زردشتیان به دیانت بهائی گرویدند. به نظر می‌رسد مهمترین چیزی که بهائیت برای زردشتیان به ارمغان آورد، برابری بود که قرن‌ها از آن محروم بودند. شعار مهم بهائیت اتحاد و برابری بود. بهاء‌الله گفته بود: «همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار.» زردشتیان با مسلمان شدن می‌توانستند برابری را در جامعه اسلامی به دست آورند، اما باید به اندیشه‌های پیشین خود پشت پا می‌زدند. زردشتی‌ای که مسلمان می‌شد دیگر جایی در بین هم‌کیشان سابق خود نداشت، چرا که از تمام عقاید گذشته بازگشته بود و برای اثبات آن به مسلمانان باید خدماتی را ارائه می‌داد که برای جامعه فرتوت زردشتی خطرناک بود، اما بهائیت دینی جدید بود که

مهمترین چیزی که بهائیت برای زردشتیان به ارمغان آورد، برابری بود که قرن‌ها از آن محروم بودند.

ببیانگذار آن با نشانه‌های آخرالزمانی زردشتیان هماهنگ شده بود. نشانه‌های بهاء‌الله در ظاهر تفاوت‌هایی با متون زردشتی داشت اما برای زردشتیان قابل چشم‌پوشی بود، چرا که زردشتیان با گرویدن به دیانت بهائی نه به دین آبا و اجدادی خود خیانت می‌کردند و نه مایه رنجش و آزار هم‌کیشان خویش می‌شدند. افزون بر مسئله برابری و «ایرانی» بودن دیانت بهائی، می‌توان گفت که مظلومیت بهائیان باعث شد زردشتیان که از قرن‌ها پیش از راه تعالیم شیعی مظلومیت را نشانه حقانیت می‌دانستند، به سمت بهائیت تمایل پیدا کنند و این گرایش با ارائه نسب ایرانی برای بهاء‌الله و نیز نامه‌هایی که بهاء‌الله و عبدالبهاء به زردشتیان نوشتند و در نامه‌ها از نمادهای زردشتی استفاده کردند، حجت را بر زردشتیان کامل کرد و آنها به دین جدید ایمان آوردند. در کنار این عوامل، ذهنیت‌های واپس‌مانده موبدان و دستوران و رفتارهای نادرست و سختگیرانه آنان با عامه جامعه زردشتی باعث شده بود که زردشتیان برای رهایی یافتن از دست آنها به بهائیت گرایش پیدا کنند.

۶۷. همان، لوح ۴۸۵، ص ۳۶۰.

۶۸. همان، لوح ۴۸۹، صص ۳۶۲-۳۶۱.